

علم شاعری و «القاب»

توضیحی در باب یک اصطلاح مبهم در قابوسنامه

و ترجمان البلاغه و حدائق السحر

صاحب قابوسنامه، که کتاب خویش را در اواخر قرن پنجم، و دقیقتر بگویم در سال ۷۵۴ تألیف کرده است^۱ در فصلی که «در آیین و رسم شاعری» پرداخته است ضمن نصیحتهایی که به فرزند خویش دارد، که اگر شاعر شد چه کارها بکند و از چه کارهایی پرهیزد، می گوید:

... ولكن علم عروض نیک بدان و علم شاعری و القاب و نقد شعر بیاموز تا اگر میان شاعران مناظره اوفتد یا با تو کسی مکاشفتی کند یا امتحانی کند، عاجز نباشی.^۲

استاد سعید نفیسی، در تعلیقات منتخب قابوسنامه^۳ نوشته اند: «القاب، جمع لقب و این جا مراد آن است که بدان در شعر برای هر کس چه لقبهایی باید بیاوری.» و استاد یوسفی — که آخرین تصحیح قابوسنامه را با دقت و وسواس و استقصای مراجع لازم انجام داده اند — در ذیل این کلمه، ضمن نقل عبارت استاد نفیسی از خود اظهار نظری نکرده اند و حدس شادروان استاد علی اکبر فیاض را بدین گونه نقل کرده اند: «شاید منظور علم مصطلحات شعر باشد.»^۴

در هیچ کدام از فرهنگهای قدیمی زبان عربی، از قبیل لسان العرب و صحاح و مقایس اللغة و فرهنگ عربی به انگلیسی لین Lane و نیز هیچ کدام از دایرة المعارفها و کتب چند دانشی رایج بین مسلمانان از قبیل احصاء العلوم فارابی و مفاتیح العلوم خوارزمی و تعریفات جرجانی و کشاف تهانوی و امثال آنها، توضیحی در باب این معنی لقب و

القاب تا آن جا که نگارنده این سطور جستجو کرده است، نیامده است. اما در بعضی از متون ادبی قدیم و تا حدودی معاصر قابوسنامه اشاراتی به این فن یا اصطلاح به نظر نگارنده رسیده است که اینک به نقل و بررسی یک یک آنها می پردازد؛ شاید در آینده سبب شود که محققان با دقتهای خاص خویش، روشنیهای بیشتری در پیرامون این اصطلاح کهنسال ادب فارسی بوجود آورند؛ بویژه که سالها از نشر قابوسنامه استاد یوسفی می گذرد و بیاد ندارم که کسی در این باب یادآور نکته ای شده باشد.

محمد بن عمر رادویانی که با احتمال قوی کتاب خویش را، مقارنَ زمان تألیف قابوسنامه فراهم آورده است^۵ در آغاز کتاب خویش گوید:^۶

تصنیفها بسیار دیدم مردانشیان^۶ هر روزگاری را اندر شرح بلاغت و بیان حلِ
صناعت و آنچ از وی خیزد و به وی آمیزد، چون عروض و معرفت القاب و قوافی،
همه به تازی دیدم و به فایده وی یک گروه مردم را مخصوص دیدم، مگر
عروضی کی ابویوسف و ابوالعلا شوشتری به پارسی کرده اند و اما اندر
دانستن اجناس بلاغت و اقسام صناعت و شناختن سخنان با پیرایه و معانی
بلندپایه کتابی ندیدم به پارسی...^۷

از توضیحاتی که رادویانی، در حواشی این کلمه می دهد، می توان دریافت که
قلمرو آن باید چیزی باشد از قبیل مباحث عروض^۲ یا قافیه و یا نقد شعر.
رشیدالدین وطواط (۴۷۶-۵۷۳) که حدائق السحر را در سالهای نیمه اول قرن ششم
تألیف کرده است و در حقیقت به ادعای خودش ترجمان البلاغه را ناقص و با شواهد
«بس ناخوش» دیده و معتقد است که آن شواهد «از راه تکلف نظم» شده است، در
مقدمه کتاب خویش گوید:

کتابی خواهم ساخت محیط به جمیع انواع علم شعر از عروض و القاب [؟] و
قوافی و محاسن و معایب نظم...^۸

چنان که می بینیم، شادروان عباس اقبال آشتیانی، مصحح دانشمند کتاب حدائق
السحر، بهنگام چاپ کتاب، در برابر کلمه «القاب» علامت استفهام [؟] نهاده است و
هیچ گونه توضیحی هم درباره آن نداده است و متوجه غرابت استعمال شده است ولی
بعضی از کسانی که در باب حدائق السحر به تحقیق پرداخته اند، در نقل این عبارت،
علامت استفهام را نادیده گرفته اند و شاید هم آن را حمل بر بی اطلاعی اقبال از معنی
ظاهری کلمه کرده باشند که کلمه ای به این سادگی چرا علامت استفهام در برابر آن قرار
گیرد.^۹

از دقت در عبارات رشید نیز می‌توان حدس زد که «القاب» هرچه باشد چیزی است جدا از محاسن و معایب نظم (بدیع و نقد الشعر) و در حد فاصله عروض و قافیه است. متأسفانه این اصطلاح تا آن‌جا که بیاد دارم در کتابهای مؤلفان بلاغت، در دوره‌های بعد، بکار نرفته است و چنین می‌نماید که اصطلاحی بوده است میان علمای ادب فارسی که تا قرن ششم، عصر رشید و طواط، هنوز رواج داشته و از آن پس، احتمالاً، فراموش شده است. به همین دلیل در کتابهایی از قبیل دقایق الشعر، تألیف علی بن محمد تاج الحلاوی، از تألیفات قرن هشتم (چاپ سید محمد کاظم امام، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۹۶۲) و یا بدایع الافکار فی صنایع الاشعار، از تألیفات کمال الدین حسین واعظ کاشفی (چاپ مسکو، ۱۹۷۷) این تعبیر را نمی‌بینیم اما در سه اثر بازمانده از قرن پنجم و ششم (قابوسنامه، ترجمان البلاغه، حدائق السحر) در هر سه این تعبیر وجود دارد و این خود نشان می‌دهد که اصطلاحی بسیار رایج بوده است و کلمه‌ای نبوده است که بر قلم نویسنده‌ای خاص جاری شود و کار بردی شخصی داشته باشد.

یک بار دیگر به بافت عبارات این مؤلفان باز می‌گردیم تا ببینیم از مواضع استعمال ایشان، چه حدسهایی می‌توان زد:

۱ - مؤلف قابوسنامه، این کلمه را پس از عروض قرار داده است: «علم عروض نیک، بدان و علم شاعری و القاب و نقد شعر بیاموز...».

۲ - مؤلف ترجمان البلاغه، آن را در فاصله عروض و قافیه قرار داده است: «چون عروض و معرفت القاب و قوافی...» و بعد بحث در باب صناعات شعری را در عبارتی دیگر می‌آورد و توضیح می‌دهد که در آن باب هیچ کتابی به فارسی ندیده است ولی در زمینه «عروض و معرفت القاب و قوافی» می‌گوید هرچه دیده است، به عربی بوده است، مگر دو کتاب عروض ابویوسف و عروض ابوالعلاء شوشتری.

۳ - رشید و طواط نیز، آن را در فاصله عروض و قوافی قرار داده است و حساب آن را از حساب محسنات شعر و معایب نظم جدا می‌کند: «جمع انواع علم شعر از عروض و القاب و قوافی و محاسن و معایب نظم».

پس می‌توان حدس زد که این اصطلاح ربطی به محاسن و معایب کلام نداشته است، علمی یا فنی یا مبحثی بوده است در فاصله بین عروض و قافیه. حال ببینیم چه علمی یا چه مبحثی در این فاصله قرار دارد؟

اگر المعجم را که دقیقترین و جامعترین کتاب زبان فارسی است و بلافاصله پس از کتابهای نامبرده قرار می‌گیرد، ملاک قرار دهیم، بحثی که در فاصله علم «عروض» و

«قافیه» وجود دارد بحث از «بجوز و لایبجوز» های شاعری است که چون با جوازات شاعری در علم شعر عرب بکلی تفاوت داشته است، در کتب ادب عرب این اصطلاح رواج نگرفته است و فارسی زبانان بحث خاص در حوزه جوازات شاعری و به اصطلاح حوزه Poetic Licence را علم القاب می خوانده اند.

علاوه بر نکاتی که یادآور شدم، یک نکته دیگر هم مرا بر این حدس، قویدل تر می کند و آن کاربرد «لقب» است در شعری از سنائی در جایی که از جوازات شاعری استفاده کرده است و اینک به توضیح آن مورد می پردازم:

سنائی غزنوی (متوفی ۵۳۵) در بحر رجز مشمن مطوی قصیده ای دارد به مطلع:

عشق تو بر بود ز من مایه مائی و منی خود نبود عشق تو را چاره ز بی خویشتی^{۱۰}
و در آن از بعضی جوازات عروضی استفاده کرده است و این تنها قصیده اوست که خواجه نصیرالدین طوسی هم، در معیار الاشعار، برای نمونه استفاده از جوازات شاعری، بدان اشارت می کند.^{۱۱} سنائی در این قصیده، بیتی دارد که در هر دو مصراع آن «مفاعلن» را جانشین «مفتعلن» کرده است:

دست کسی بر نرسد به شاخ هویت تو تا رگِ نخلیت او ز بیخ و بُن برنکنی...
بوالحسن گشت لقب، از بس تکرار کنم پیش خیال تو همی از سخن بوالحسنی:
شَرَّفَنی عَرَبَیَی آخَرَجَنی مِن وَطَنی إِذَا تَغَیَّبْتُ بَدَا وَ إِن بَدَا غَیَّبَنی

چنان که یاد کردیم در این قصیده، هر دو شاعر از جوازات شاعری استفاده کرده اند، هم سنائی دو بار مفاعلن را بجای مفتعلن آورده است و هم گوینده این شعر عربی که در مصراع اول مفتعلن مفتعلن آورده و در مصراع دوم مفاعلن مفتعلن. چون «بوالحسن» کنیه است و «لقب» نمی تواند بشمار آید، و برای سنائی — با آن طبع توانا — بسیار آسان بود که بجای لقب، کنیه را بکار ببرد، حدس می زنم که اشارتی دارد به این اصطلاح و این که از بس من هم از جوازات و القاب شاعری استفاده کرده ام مانند بوالحسن^{۱۲} (گوینده آن شعر عربی) شده ام و در عین حال اصطلاح ادبی این کار یعنی «لقب» را نیز در شعر خویش آورده است.

و از عجایب این که خاقانی هم — که در همین وزن شعری داشته و از جوازات شاعری استفاده کرده است، و این استفاده او را از جوازات شاعری، باز اهل عروض بطور نمونه، همه جا نقل کرده اند، از جمله خواجه نصیر طوسی^{۱۳} — او هم در پایان قطعه خویش گوید:

کیسه هنوز فربه است از تو از آن قوی دلم چاره چه خاقانی اگر کیسه کشد به لاغری

گرچه به موضع لقب مفتعلن دوباره شد بحر زقاعده نشد تا توبهانه ناوری^{۱۴} با مهارت‌های ساحرانه و سیطره معجز‌آسای خاقانی بر کلمات، هیچ بعید نیست که او هم لقب را، در این جا به هر دو مفهوم بکار برده باشد.

بر فرض که حدس نگارنده در باب کاربرد القاب در مورد اجازات شاعری، حدسی غیر قابل تعقیب باشد جستجو در شواهد دیگری که این اصطلاح را روشن کند، همچنان ضرورت دارد بویژه که تدوین «فرهنگ تاریخی علوم بلاغت در زبان فارسی» از ضروری‌ترین کارهاست و یکی از مقدمات تدوین تاریخ علمی نقد و انتقاد در زبان فارسی بشمار می‌رود.

فروردین ۱۳۶۵

بعدالتحریر :

این یادداشت را، تا همین جا، سالها قبل نوشته بودم، اکنون که در دی ماه ۶۹ بر حسب تصادف بار دیگر به معیار الاشعار خواجه نصیر رجوعی داشتم، ناگهان متوجه شدم که خواجه نصیر القاب را دقیقاً به همین معنی تغییرات و زحافات و جوازات شاعری و جانشین کردن بعضی افاعیل بجای افاعیل دیگر، بکار برده است هم از حدس خودم خوشحال شدم و نوعی احساس غرور بشری به من دست داد که چه خوب نکته را دریافته بوده‌ام، هم به عجز و ناتوانی خودم پی بردم که با این که سالها با معیار الاشعار انس و الفت داشته‌ام، به این نکته مهم در آن توجه نکرده بوده‌ام و وقتی به فهرست اصطلاحات آخر کتاب نگاه کردم دیدم مصححان فاضل کتاب هم با کلمه «القاب» بعنوان اصطلاح برخورد نکرده‌اند و آن را در فهرست اصطلاحات کتاب نگنجانده‌اند و آن را لغتی معمولی و ساده تلقی کرده‌اند، حال آن که نه تنها اصطلاح بسیار مهمی است، بلکه بخش مهمی از ادب را تشکیل می‌دهد که قدما آن را تقریباً فنی مستقل می‌شناخته‌اند بعنوان «علم القاب» آن گونه که در تعبیرات قدما دیدیم. حال به نقل چند جمله از خواجه نصیر در باب القاب می‌پردازیم تا نشان داده شود که القاب، تقریباً بمعنی علم تغییرات و زحافات و جوازات شاعری است و بخش مهمی از علوم ادب:

و بر جمله تغییر [ارکان] یا به نقصان بود یا به زیادت. و تغییر به نقصان، یا خاص نبود به موضعی... یا خاص بود به اوایل ابیات و مصراعها یا به اواخر آن. و خلیل بن احمد که مستخرج عروض ایشان [= تازیان] است... تغییرات آن لغت را احصا کرده است و آن را القاب مناسب نهاده و در پارسی و دیگر لغات نه چنان است، بل بعضی... در وضع القاب با یکدیگر خلافتها کرده. ما ابتدا به تغییرات

شعر تازی کنیم چه آنچه به ایشان خاص است و چه آنچه مشترک است...^{۱۵}
 و اما تغییرات مرکب، باشد که ثنائی بود و باشد که ثلاثی بود. و از آن
 جمله بعضی را لقب خاص بود و بعضی را نبود و بحسب ترکیب از آن عبارت
 کنند. و ما در اثناء ذکر فرعاها — که هر رکنی را مستعمل است — ذکر القاب
 ایراد کنیم.^{۱۶}

و اما در پارسی، تغییرات و القاب آن چنان مضبوط نیست، از جهت آن که
 در پارسی بسیار وزن‌هاست کی پیشتر بر آن شعر گفته اند و بنزدیک متأخران
 متروک است... و نیز تغییرات مرکب هست کی در پارسی مستعمل است و افراد
 آن مستعمل نیست.

و تغییرات القاب، آنچه خاص باشد به پارسی، بر وجهی متفق علیه متعذر
 است.

و اما در القاب: آنچه از تغییرات مفرد باشد و عبارت از آن ضروری بود، و
 آن را لقبی به ما نرسیده باشد، آن را لقبی نهیم و از مرکبات هر آنچه آن را لقبی
 یافته باشیم ذکر کنیم و از باقی بحسب ترکیب عبارت کنیم تا القاب بسیار
 نشود.^{۱۷}

پس جمله فروع صد و هشت شوه و جمله اوزان چهل و جمله القاب غیر
 مؤلف، چهل و یک. و باشد که بعضی تغییرات را، بر حسب مشارکت، با
 تغییری دیگر لقبی دیگر باشد.^{۱۸}

آنچه در معیار اشعار یافتیم، مرا به حافظه خودم بدین تر کرد، به همین دلیل یک بار
 دیگر به المعجم رجوع کردم. دیدم، شمس قیس، نه به وفور استعمالات خواجه ولی با
 اشاره، القاب را درست به همین معنی بکار می برد با این تفاوت که از تعبیرات او،
 تصریحی را که در عبارات خواجه نصیر نهفته است، نمی توان آشکارا احساس کرد:

بدانک جمله از احیف اشعار عجم سی و پنج است، بیست و دو از احیف اشعار
 عرب، و سیزده از موضوعات عروضیان عجم. و چنانک خلیل، رحمه الله،
 هر یک را از احیف اشعار عرب لقبی از اسماء و مصادر و نعوتی، که از آن
 مشتق باشد، مناسب تصرف آن در افعال نهاده است، عجم نیز از احیف
 خویش را اسامی نهاده اند...^{۱۹}

و چون از تفصیل از احیف و شرح تصرفات هر یک فارغ شدیم، صواب آن
 است که ذکر منشعبات هر یک مکرر گردانیم و بر سبیل تفسیر هر یک را لقبی

— کی از آن زحاف یافته است — در زیر آن بنویسیم...^{۲۰}

بنابراین، بر روی هم، فن یا مبحث اطلاع از خصوصیات ازاحیف (به تعبیر شمس قیس) و تغییرات (به تعبیر خواجه نصیر) همان چیزی است که علم القاب خوانده شده است و بدین گونه مقصود رادویانی و مؤلف قابوسنامه و رشید وطواط به روشنی دانسته می شود که: «علم شاعری و القاب و نقد شعر (در قابوسنامه) و «عروض و معرفت القاب و قوافی» (در ترجمان البلاغه) و «انواع علم شعر از عروض و القاب و قوافی (در حدائق السحر) چیزی نیست جز علم زحافات و تغییرات ارکان عروضی یعنی بحث در جوازات شاعری، نه آن گونه که استاد نفیسی تصور کرده بود که مقصود از آن لقبهایی است که شاعر برای ممدوح باید بیاورد و یا آنچه استاد فیاض نظر داده بود که «منظور علم مصطلحات شعر» است.

دی ماه ۱۳۶۹

بخش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران

یادداشتها:

- ۱ - اکثریت اهل تحقیق، بر آنند که این کتاب در ۴۷۵ تألیف شده است. بعضی نیز آن را کهنتر از این تاریخ می دانند. نگاه کنید به مقدمه قابوسنامه بتصحیح استاد یوسفی، چاپ سوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۴، صفحه ۱۶-۱۸.
- ۲ - همان جا، ۱۹۰.
- ۳ - منتخب قابوسنامه، (برای دبیرستانها) باهتتام سعید نفیسی، وزارت فرهنگ، تهران ۱۳۲۰، حاشیه صفحه ۲۲۱.
- ۴ - قابوسنامه، تصحیح استاد یوسفی، ۴۳۰.
- ۵ - سال تألیف ترجمان البلاغه را بعد از ۴۸۱ دانسته اند ولی قدیمتر از آن می تواند باشد. نگاه کنید به مقدمه مرحوم احمد آتش P. 22-34.
- ۶ - در اصل عکسی: «مردانیشان» بوده است و مرحوم آتش آن را به «مرد انشایان» اصلاح کرده است و این از اولین ایراداتی بود که بر او گرفتند از جمله مرحوم بهار در مجله دانش سال اول ۵۹۸-۶۰۳.
- ۷ - ترجمان البلاغه، تصنیف محمد بن عمر الرادویانی، فاکسیمیل نسخه منحصر بفرد کتاب مورخ ۵۰۷ هجری باهتتام و تصحیح و حواشی و توضیحات احمد آتش، استانبول، چاپخانه ابراهیم خروس، ۱۹۴۹ (نشریات المعهد الشرقي لكلية الآداب بالجامعة الاستانبولية) صفحه ۲.
- ۸ - چاپی که من از آن در اختیار دارم، آن است که بصورت افست عیناً، ضمیمه دیوان رشیدالدین وطواط با مقدمه و مقابله و تصحیح سعید نفیسی با کتاب حدائق السحر فی دقائق الشعر از روی چاپ مرحوم عباس اقبال آشتیانی توسط کتابخانه بارانی، تهران ۱۳۳۹ چاپ شده است، صفحه ۶۲۲.
- ۹ - از جمله دکتر قاسم تویرگانی در بحث درباره کتاب حدائق السحر، ۳۲، تهران ۱۳۴۲ از انتشارات سازمان تربیت معلم.
- ۱۰ - دیوان سنائی، تصحیح استاد مدرس رضوی، انتشارات کتابخانه سنائی، صفحه ۶۹۷-۶۹۹.

۱۱ - معیار الاشعار، باهتام محمد فشارکی، جمشید مظاهری، انتشارات سهروردی، اصفهان، ۱۳۶۳، ورق ۳۸

عکسی.

۱۲ - گوینده این شعر، که در بسیاری از کتابها بدون نام گوینده آمده است ابوالحسن نوری صوفی نامدار قرن سوم است. مراجعه شود به ادب الملوک، نسخه خطی کتابخانه خانقاه احمدی شیراز، ورق ۳۵، قلم شماره ۲۹۱۹ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. در باب این که کنیه وی ابوالحسن است (چنان که شهرت یافته) یا ابوالحسن همین شعر سنائی سندی است قاطع که در قرن پنجم و در روزگار سنائی کنیه او به ابوالحسن شهرت داشته است. نگاه کنید به تعلیقات اسرار التوحید چاپ تهران، انتشارات آگاه، ج ۲/۶۵۳.

۱۳ - معیار الاشعار، ۳۸.

۱۴ - دیوان خاقانی، چاپ دکتر ضیاء الدین سجادی، زواره، تهران، ۶۸۸. (تاریخ مقدمه ۱۳۳۸) و در بعضی نسخه ها که متوجه استفاده او از این اجازه شاعری نشده اند، خاقانی را به خاقنی تبدیل کرده اند (باورقی همان صفحه دیده شود) و این تبدیل خاقانی به خاقنی در یک دو جای دیگر دیوان او هم که آمده است مشکوک است از جمله در غزل صفحه ۶۴۸ که مسلماً به دلایل سبک شناسی نمی تواند از آن او باشد.

۱۵ - معیار الاشعار، ورق ۱۷.

۱۶ - همان جا، ورق ۱۹.

۱۷ - همان جا، ورق ۲۲.

۱۸ - همان جا، ورق ۲۶.

۱۹ - المعجم، چاپ استاد مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، صفحه ۵۰.

۲۰ - همان جا، ورق ۶۱.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی